



**برنامه گنج حضور با اجرای پرویز شهبازی  
را در سایت زیر تماشا فرمایید.**

**[www.parvizshahbazi.com](http://www.parvizshahbazi.com)**



پیغام عشق

قسمت نهصد ونهم





خانم دیبا از کرج



به نام خدا

وقتی مهاجرت می کنیم به یک راهنما نیاز داریم، وگرنه آسیب می بینیم و گم می شویم.

راهنما و قلاوُز ما در سفر دنیا کیست؟

ما گم شدگان روزگاریم، بدون قلاوُز نمی توانیم راه اصلی زندگی را پیدا کنیم، راهنما و قلاوُز من مولانای جان است.

باید ادب داشته باشیم و با قلاوُزمان بسازیم، اگر می گوید: در مقابل سر زندگی بی سر شو، باید درس بی سر شدن را بیاموزیم، مولانا جامع ترین، دلسوزترین پیشوا و قلاوُز بشر است.

چند خانه گم کنی و یاوه گردی گرد شهر؟  
ور ز شهری نیز یاوه با قلاوُزی بساز

-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۱۹۴

مولانا جوهر زندگی را به سادگی و روانی در جانمان می‌فشاند تا گم نشویم و دنبال راه درست برویم.

چند نمونه از ابیات قدرتمند مولانا را تکرار می‌کنیم:

سایه و نور بآیدت، هر دو بهم ز من شنو  
سر بنه و دراز شو پیش درخت اتقوا

-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۱۵۵

مولانا می‌فرماید: حرفم را بشنو، هر چند هنوز در جسم هستیم، ولی سایه من ذهنی همیشه در کمین ماست، اگر این سایه را از درخت پرهیز بگیریم، سر من ذهنی خم می‌شود و ما با آسودگی دراز می‌کشیم و از نور عدم، قدرت و عقل و هدایت می‌گیریم.

سوی لطف بی وفایان خود مرو  
که آن پل ویران بود، نیکو شنو

—مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۸۴۲

مولانا می فرماید: حرفم را بشنو و به سوی بی وفایان، من ذهنی خودت و من های ذهنی اطرافیان نرو، من ذهنی اگر به ظاهر لطف و راحتی را نشان می دهد، ولی پلی سست و شکننده است که اگر از روی این پل رد شویم سقوط می کنیم و به جهنم می افتیم.

بی مرادی شد قلاووز بهشت  
حفت الجنه شنو ای خوش سرشت

—مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۴۶۷

مرادهای من ذهنی پول دار شدن، به کمال رسیدن، ازدواج خوب و فرزندان موفق و داشتن امکانات و رفاه زندگیست، گاهی نمی شود. و ما به آرزوهای من ذهنی نمی رسیم، زیرا جَفَّ الْقَلَمُ خُدا در پرهیز از همانیدگی ها و فضاگشایی، سرشت ما را خوش می نویسد و بهشت در سختی ها پنهان شده است و این بی مرادی ها بهترین قلاوز ماست، کافی است با چشم عدم ببینیم.

حدیث: بهشت در چیزهای ناخوشایند پوشیده شده است و دوزخ در شهوات.

اگر در راه رسیدن به حقیقت، پیر و بزرگی مثل مولانا را انتخاب کردیم، باید در این راه نازک دل و سست نباشیم و درد هوشیارانه بکشیم تا گل همانیدگی ها را از آب هوشیاری بیرون بکشیم و ببینیم قلاوز ما چه می گوید؟

چون گزیدی پیر، نازک دل مباش  
سست و ریزیده چو آب و گل مباش

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۹۷۹

زیرا زندگی هر لحظه ما را امتحان می کند تا ببیند ما چقدر تسلیم می شویم و به خدا توکل می کنیم؟

صد هزاران امتحان است ای پدر  
هر که گوید من شدم سرهنگ در

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۶۸۲

خویشتن را عاشق حق ساختی  
عشق با دیو سیاهی باختی

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۶۹۷



صد هزاران بار امتحان می شویم، با من ذهنی ادعای بزرگی و عاشقی می کنیم و با من ذهنی شیطان هم عشق ورزی می کنیم. دیو سیاه انرژی های من های ذهنی است که بر اثر قرین روی ما اثر می گذارد. من های ذهنی طرب و شادی ندارند و با ستیزه و مخالفت مردم را به جنگ، حرص، خشم ترغیب می کنند. اگر قلاوز ما شیطان باشد، راه را گم می کنیم و همواره در تخریب و جنگ و ستیزه هستیم.

به میان بیست مُطرب چو یکی زند مخالف  
همه گم کنند ره را، چو ستیزه شد قلاوز

—مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۱۹۷

دید من ذهنی غلط است و با رفتارهای تقلیدی، کورکورانه به دنبال انسان‌هایی می‌رود که با پولشان، جنسیتشان همانیده هستند و به ظاهر ریش و مویی شان می‌کنند و از سابقه و سواد پوشالی خود دم می‌زنند تا مرید و شاگردانی جمع کنند و به آن‌ها بگویند: راهنما، پیشوا، استاد، قلاوز. فریب بزهای من ذهنی را نخوریم و گرنه قصاب زندگی خون ما را می‌ریزد.

گر به ریش و خایه مردستی کسی  
هر بزی را ریش و مو باشد بسی

پیشوای بد بود آن بز، شتاب  
می‌برد اصحاب را پیش قصاب

ریش شان کرده که من سابقم  
سابقی، لیکن به سوی مرگ و غم

—مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۳۴۵

انسان‌هایی که ظاهرشان را آراسته می‌کنند و ادعای رهبری دارند، چون خودشان همانیدگی دارند، پیشوایان و رهبران دردها و بدبختی‌ها هستند.

پس باید قلاوز ما با چراغ و راهنمایی بزرگانمان باشد که سابقه نورافزایی و عشق و خرد را دارند، روش من‌ذهنی روش ما و منی و نگرانی و درد است. روش مخرب من‌ذهنی را ترک کنیم و مثل گلی در گلستان عاشقان خدا متعهد و باوفا به بزرگانمان و خردشان باشیم.

هین روش بگزین و ترک ریش کن  
ترک این ما و من و تشویش کن

تا شوی چون بوی گل با عاشقان  
پیشوا و رهنمای گلستان

—مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۳۴۸ الی ۳۳۴۹

کیست بوی گل؟ دم عقل و خرد  
خوش قلاووز ره ملک ابد

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۳۵۰

و در آخر، مولانا هشدار می‌دهد:

هر طرف غولی همی خواند تو را  
کای برادر راه خواهی؟ هین بیا

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۱۶

پس مراقب و بیدار باشیم تا هر لحظه فضاگشایی کنیم و گول من ذهنی خود را نخوریم، که بزرگ‌ترین دشمن درون خودمان است. همراه بزرگی چون مولانا باشیم تا راه دقیق را به ما نشان دهد.

رَه نمایم هم‌رهت باشم رفیق  
من قلاووزم در این راهِ دقیق

—مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۱۷

با سپاس از برنامه گنج حضور و همیاران گرامی

دیبا از کرج



خانم فریبا الہی مہر



به نام خدا

سلام آقای شهبازی، سلام دوستان گنج حضوری

خلاصهٔ غزل ۴۴۶ از برنامهٔ ۹۱۶

گر چپ و راست طعنه و تشنیه بپهدهست  
از عشق برنگردد آن کس که دلشدهست

-مولوی، دیوان شمس، غزل شمارهٔ ۴۴۶

کسی که به زندگی زنده شده باشد و لحظه به لحظه، فضاگشایی را تجربه کند، اگر از همه طرف مورد انتقاد و بدگویی و غیبت بپهودهٔ من‌های ذهنی قرار بگیرد، دیگر در او اثر ندارد و مطمئناً در برابر طعنهٔ مردم واکنش نشان نمی‌دهد، بلکه فقط فضا را در برابر این انتقادهای و بدگویی‌ها باز می‌کند.

زیرا می‌داند که این طعنه من‌های ذهنی به نفع اوست تا فضاگشایی را بیشتر تجربه کند.

زیرا می‌داند که اگر مردم از او ایراد بگیرند، باید این عیب و ایراد را در خودش جستجو کند تا با شناسایی، از این عیب‌ها آزاد شود.

زیرا می‌داند که این طعنه مردم دارد به او یادآوری می‌کند که نباید از مرکز عدم خارج شود، بلکه باید بیشتر روی خود تمرکز کند.

از خود پرسیم:

آیا ما با بدگویی من‌های ذهنی‌ای که در اطرافمان هستند، مرتب از فضای حضور خارج می‌شویم یا در ما تأثیری ندارد و فقط روی خود تمرکز داریم و فضاگشایی می‌کنیم؟



مه نور می فشاند و سگ بانگ می کند  
مه را چه جرم؟ خاصیتِ سگِ چنین بدهست

—مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۴۴۶

همان طور که ماه نور خودش را در آسمان می پراکند، ما هم با فضاگشایی می توانیم نور عشق و خرد را در جهان پخش کنیم، اما من های ذهنی مثل سگ شروع می کنند به تمسخر و عیب جویی از ما. اما ما عاشقانی هستیم که هیچ گناهی نداریم؛ زیرا خاصیت مردمی که من ذهنی دارند، این است که ایراد بگیرند، زیرا این من های ذهنی فضاگشایی را دوست ندارند، اما ما نباید بترسیم و نباید نگران باشیم. فقط باید در برابر کارافزایی این من های ذهنی نورافزایی کنیم.

کوه است نیست گه، که به بادی ز جا رود  
آن گله پشه‌ست که بادیش ره زده‌ست

– مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۴۴۶

عاشق زنده شده به خدا مثل کوه بنیانش محکم است و با هر باد من‌ذهنی، از جایش تکان نمی‌خورد؛ یعنی اگر کسی از او عیب گرفت، چون ریشه‌دار شده‌است، با بدگویی من‌های ذهنی تغییر نمی‌کند، بلکه فقط فضاگشایی می‌کند؛ زیرا می‌داند که من‌های ذهنی، دیگر نمی‌توانند روی او اثر مخرب بگذارند.

این عاشق می‌داند که گله من‌های ذهنی، با بادِ مقام، بادِ پول و حرکت می‌کند و او از آن‌ها تقلید نمی‌کند.

از خود سوال کنیم:

آیا ما از گله من‌های ذهنی تقلید می‌کنیم؟

آیا این من‌های ذهنی می‌توانند روی ما تأثیر بگذارند؟

آیا با بدگویی مردم، از جا کنده می‌شویم و واکنش نشان می‌دهیم؟

یا ریشه‌دار و مثل کوه محکم شده‌ایم؟

گر قاعده‌ست این که ملامت بود ز عشق  
گری گوش عشق از آن، نیز قاعده‌ست

– مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۴۴۶

یک قانون وجود دارد و آن این است: عاشقی که به سوی زنده شدن به زندگی حرکت می کند، مورد ملامت دیگران قرار می گیرد. اما یک قانون دیگر هم وجود دارد و می گوید: انسانی که به خداوند زنده شده است، از ملامت هیچ ملامت کننده ای نمی ترسد؛ زیرا گوش های این عاشق زنده شده به خداوند، نسبت به ملامت من های ذهنی، کر شده است و نمی شنود، بنابراین واکنش نشان نمی دهد. فقط صبر می کند و شکر می کند که با فضاگشایی در برابر رفتار مردمی که من ذهنی دارند، دارد به خدا زنده تر می شود.

از خود پرسیم:

آیا گوش ما، در برابر صداهای مردمی که ما را مورد ملامت قرار می دهند کر است یا واکنش نشان می دهیم؟

ویرانی دو کون درین ره عمارت است  
 ترک همه فواید در عشق فایده‌ست

-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۴۴۶

من ذهنی دو جهان را به ما نشان می‌دهد، یکی جهان فرم و یکی جهانی که ما می‌میریم و به آن جا می‌رویم. هر دو توهم است. ما باید این دو جهان توهمی را خراب کنیم و با فضاگشایی، عمارت حضور را در درون بسازیم. اگر عاشق واقعی باشیم، هر فایده‌ای که من ذهنی نشان می‌دهد را رها می‌کنیم؛ مثل تأیید و توجه مردم، حس قدرشناسی، چسبیدن به همسر، فرزند، زیرا عاشق زنده شده به خدا، فقط از فضای گشوده شده، از همه چیزها و امکانات این جهانی استفاده می‌کند.

عیسی ز چرخ چارم می گوید: الصلا  
دست و دهان بشوی که هنگام مایدهست

-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۴۴۶

چرخ چارم؛ یعنی بی‌زمانی و بی‌مکانی. و زندگی این لحظه، همه ما انسان‌ها را به فضای گشوده شده و عدم دعوت می‌کند. ما باید دست و دهان من‌ذهنی؛ یعنی هرچیز آفل این جهانی را که در مرکزمان است با فضاگشایی پاک کنیم؛ زیرا زمان آن رسیده است که به زندگی زنده شویم تا بتوانیم از مائده و غذای این لحظه که از فضای عدم می‌آید، بهره‌مند شویم.

ما باید اعلام کنیم:

خدایا، من دیگر از این غذاها و مائده‌های این جهانی مثل خوردنِ خشم، حسادت، تأیید و توجه خواستن از مردم، حس امنیت خواستن از همسر و فرزند خسته شده‌ام.

خدایا، من می‌خواهم به تو زنده شوم و دیگر از ملامت و ایرادِ من‌هایِ ذهنی هراسی ندارم.

خدایا، من اشتباه کردم و عذرخواهی می‌کنم و با صبر و شکر و پرهیز، منتظر می‌مانم تا از مائده و غذای نور حضور، که این لحظه با فضاگشایی میسر می‌شود بخورم؛ زیرا تنها چیزی که برایم مهم است، این است که به تو زنده شوم.

رو محو یار شو، به خرابات نیستی  
هر جا دو مست باشد، ناچار عربده‌ست

-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۴۴۶

ای کسی که داری روی خودت کار می‌کنی، این لحظه با فضاگشایی، در فضای گشوده شده و نیستی محو خدا شو؛ تو نباید توجه کنی به عربده من‌ذهنی خودت و دیگران که براساس من‌ذهنی است، بلکه هشیارانه، با فضاگشایی و تمرکز بر خود، من‌ذهنی‌ات را صفر کن؛ زیرا وقتی فضا را باز کنی، در این فضای گشوده شده، هم ما مست هستیم و هم خداوند و وقتی با خداوند یکی شویم، در اثر این وحدت و یکی شدن، عربده عشق، به صورت شادی بی‌سبب در همه کائنات بیان می‌شود.

در بارگاه دیو در آیی که داد، داد  
داد از خدای خواه که اینجا همه ددهست

—مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۴۴۶



ما نباید در بارگاهی که همه من‌ذهنی دارند، فریاد بزنییم و عدالت بخواهیم، بلکه باید با فضاگشایی، داد و عدالت را از زندگی و خداوند بخواهیم؛ زیرا در فضای بسته شده، همه درنده‌خو و پر از درد هستند و به هم آسیب می‌زنند.

از خود پرسیم:

آیا ما مانند حیوان وحشی شده‌ایم که نه به خود رحم می‌کنیم و نه به دیگران؟

گفتست مصطفی که ز زن مشورت مگیر  
این نفس ما زن است اگر چه که زاهده‌ست

-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۴۴۶

حضرت رسول یعنی زندگی می‌گوید: از کسی که من‌ذهنی دارد مشورت نخواه، بلکه با فضاگشایی، به زندگی زنده شو و از خداوند مشورت بخواه؛ زیرا اگر فضا را ببندی، چاره‌ای نداری، جز این که با من‌های ذهنی مشورت کنی.

چندان بنوش می که بمانی ز گفت و گو  
آخر نه عاشقی و نه این عشق میکدهست؟

-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۴۴۶

آن قدر فضا را باز کن که از این فضای گشوده شده می زندگی بیاید تا ذهنت را خاموش کند. مگر این طور نیست  
که تو عاشقی و به خداوند زنده شده‌ای و این فضای گشوده شده مثل میخانه است که تو را لحظه به لحظه  
مست می کند؟

ارادتمند شما

فریبا الهی مهر



خانم زهرا سلامتی از زاهدان



با درود و سپاس بر تمامی کائنات عالم هستی و آقای شهبازی نازنین .

موضوعی مرتبط با تسلیم

تسلیم و پذیرش اتفاق لحظه و شکر و صبر از واژه‌های کلیدی برنامه‌های گنج حضور می‌باشند، و در شکل‌های حقیقت وجودی انسان گنجانده شده‌است و همواره تکرار می‌گردد. تسلیم واژه‌ای است که همیشه با پذیرش اتفاق لحظه همراه می‌باشد و این ادبیات فقط مختص برنامه انسان‌ساز گنج حضور و ابداع کننده آن هم آقای شهبازی نازنین است.

تسلیم و پذیرش اتفاق لحظه بی‌عملی نیست و چیزی نیست که بتوان آن را با چشم سر دید. تسلیم و پذیرش اتفاق لحظه آهسته آهسته با مرکز عدم در درونمان جا باز می‌کند و با چشم نظر و هوشیاری حضور می‌توان آن را از طریق ریختن خرد الهی در فکر و عملمان مشاهده کرد که نیروی زندگی قدمش را از لامکان در درونمان ساکن می‌گرداند، که بسته‌های انرژی را در چهار بعدمان به وضوح دریافت می‌نماییم.

تسلیم و پذیرش اتفاق لحظه فعالانه و هوشیارانه و متعهدانه، کار کردن روی مرکز عدم و خالی کردن آن از همانیدگی‌هاست. تسلیم و پذیرش اتفاق لحظه فعالانه و هوشیارانه و متعهدانه، تمرکز کردن روی درون، و تمرکز روی لحظه حال است. تسلیم و پذیرش اتفاق لحظه فعالانه و هوشیارانه و متعهدانه، خاموش کردن ذهن و انصتوا و اتقوا و پرهیز را رعایت کردن است.

تسلیم و پذیرش اتفاق لحظه فعالانه و هوشیارانه و متعهدانه، مسئولیت‌پذیر بودن است. تسلیم و پذیرش اتفاق لحظه فعالانه و هوشیارانه و متعهدانه، شناسایی کردن دردها و رنجش‌ها و کینه‌ها و هیجانات منفی درون است.

تسلیم و پذیرش اتفاق لحظه فعالانه و هوشیارانه و متعهدانه، کشیدن دردهای هوشیارانه است.

تسلیم و پذیرش اتفاق لحظه فعالانه و هوشیارانه و متعهدانه، فضاگشایی کردن است. تسلیم و پذیرش اتفاق لحظه فعالانه و هوشیارانه و متعهدانه، صبر داشتن و شکرگزار و شاکر بودن در برابر رویدادها و چالش‌هایی که زندگی فراخور همانیدگی‌هایمان به‌وجود می‌آورد، که همراه با شکر و رضا در این مسیر و جهت قدم برداریم. حال یادآوری و تکرار چند بیت در زمینه تسلیم خالی از لطف نیست.

بنام خداوند عشق

قفل زفتست و گشاینده خدا  
دست در تسلیم زن واندر رضا

-مولوی ، مثنوی ، دفتر سوم ، بیت ۳۰۷۳

قفل همانیدگی‌ها که در من ذهنی خود را اسیر آن‌ها ساخته‌ایم و این چیز حادث و جدید را به وجود آورده‌ایم،  
کلیدش در دستان نیرومند خداوند است و رمز گشایش آن تسلیم و رضایتمندی از رویدادها و شاکر بودن در  
برابر آن‌ها می‌باشد .

جز که تسلیم و رضا کو چاره‌ای؟  
در کف شیرِ نرِ خون خواره‌ای؟

-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۵۷۷

در برابر شیر نر خون خواره که همان نظام کائنات عالم هستی و قانون قضا و قدر الهی که فرمان بشو و می شود است، که خداوند و زندگی می خواهد که ما در برابر حکم کُن و فکان او سر تعظیم فرود آوریم، هیچ چاره‌ای جز فضاگشایی و رضایتمندی نداریم.

شرط، تسلیم است، نه کار دراز  
سود نبود در ضلالت ترک تاز

-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۱۲۳



شرط کار کردن روی خود و تمرکز داشتن فقط تسلیم و پذیرش اتفاق لحظه است، و کارهای سخت و بی بهره من ذهنی سود و فایده‌ای ندارد و فقط ما را از مسیر می ترساند و از هدف و رسالتمان که همان فضاگشایی و مرکز عدم است دور می سازد.

لیک مقصود ازل، تسلیم توست  
ای مسلمان بایدت تسلیم جست

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۱۷۷

هدف از آفرینش ما انسان‌ها از همان ابتدای عهد الست تسلیم و پذیرش و بله گویان بودن به اتفاقات لحظه بوده‌است. چراکه ما در آغاز خلقت به رسالت عظیم خود لبیک گفته‌ایم و اشرف مخلوقات بودن خود را پذیرفته‌ایم، و برای مسلمان شدن واقعی که تسلیم امر کن فکان الهی باشیم همواره باید در برابر اجرای حکمش سر تعظیم فرود بیاوریم و فضای درون را باز کنیم و به اتفاقات لحظه بله بگوییم.

هزار ابر عنایت بر آسمان رضااست  
اگر بارم از آن ابر بر سرت بارم

-مولوی ، دیوان شمس ، غزل شماره ۱۷۲۳

هزاران ابر عنایت و توجه ایزدی همواره بدرقه راه فضاگشایی ما می باشد و منتظر خدمت رسانی. آن هم در صورتی که فعالانه و هوشیارانه و متعهدانه مرکزمان را عدم کنیم و تسلیمش باشیم و رضایت داشته باشیم.

خُنک آنکس که چو ما شد، همه تسلیم و رضا شد  
گرو عشق و جنون شد، گهر بحر صفا شد

-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۷۶۰

خوشا به سعادت کسانی که تسلیم فرمان الهی می شوند و راضی به رضای حق و در راه زنده شدن به عشق الهی همانیدگی های خود را می دهند و درونشان را گرو مرکز عدم می کنند و از جواهرات و برکات عشق الهی خود را بهره مند می سازند.

نفخت فیه من روحی رسیده‌ست  
غم بیش و غم کم را رها کن

-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۹۰۵

اکنون زمان زنده شدن به خدایت درون است و در درونمان دم ایزدی جاریست.

چرا باید در کم و زیاد شدن همانیدگی‌ها و غم و اندوه از دست دادن آن‌ها دست و پا بزنیم؟ و از آن‌ها شیره و زندگی بکشیم؟ پس باید بپذیریم و جاری شویم و این دم زنده‌کننده‌اش را که زندگی زنده و زندگی در این لحظه است را زندگی کنیم، تا خرد بی‌منتهای کائنات را در بر بگیریم.

و در پایان: وقتی که خرد بی منتهای کائنات سرگرم کار است، زندگی شخصی کوچک من زهرا را هم اداره می‌کند.

ای ز غم مُرده که دست از نان تهی است  
چون غفورست و رحیم، این ترس چیست؟

-مولوی ، مثنوی ، دفتر دوم ، بیت ۳۰۸۷

پر انرژی و سالم بمانید.


خیلی ممنون ، خدانگهدار شما.

-زهرا سلامتی از زاهدان



با سپاس از بینندگان گنج حضور بابت ارسال پیغام‌های معنوی خود





برنامه گنج حضور با اجرای پرویز شهبازی  
را در سایت زیر تماشا فرمایید.

[www.parvizshahbazi.com](http://www.parvizshahbazi.com)